

برای بررسی دگردیسی های تاریخی - اجتماعی روند تولید-
مثلی و آگاهی تولیدمثل بشری و روابط دیالکتیکی و پویای آن
با روند تولیدی و آگاهی تولیدی، ابتدا از جامعه زن محوری عصر
سنگ و لحظات تکاملی ماقبل آن آغاز میکنیم.

فصل سوم

شکل‌بندی جامعه زن محوری عمر سنگ

کشف پیوند مادر - فرزند یکی از عواملی است که در ساخت اولین جماعات بشری سهمی عمده داشته است. در لحظات تکاملی پیش از پیدایش افراد بشر، دستجات میمونهای بشرنما دارای ویژگی‌ها و خصالت‌های متمایز زیر هستند:

۱. آنچه که "غریزه اجتماعی" اجداد میمونی مان نام گرفته، چیزی جز غریزه مادری ماده‌ها نبوده است. گرچه هر دو گروه جنسی بطور مساوی دارای همه اندامهای پیش‌سازگار (préadaptés) برای ساختن ابزار و ایجاد زندگی اجتماعی بود. ند، لیکن تنها میمونهای ماده بودند که برای گسترش زندگی اجتماعی قابلیت بیشتری نشان میدادند، و آن بدلیل ظرفیت بیولوژیک مادربودنشان بود، تنها ظرفیتی که بصورت رفتاری که "غریزه اجتماعی" نامش نهاده اند نمودار میشد. میمونهای نر نه تنها فاقد این غریزه بودند، بلکه بدلیل رفتاری و جنسیت پرخاشکشان ضد اجتماعی نیز پدیدار میگشتند (۱).

با مشاهده زندگی و رفتار میمونهای تکامل یافته تر ملاحظه شده است که نرها، در زندگی اجتماعی شان، عقب افتاده هستند. در حقیقت، جنسیت پرخاشک نرها آنان را به "تسلط یافتن" بر نرهای دیگر (و نه بر ماده‌ها) رانده و در نتیجه باعث میشود که نتوانند بایکدیگر وحدت برقرار کنند. بعلاوه، رقابتها و نزاع‌های سماجت آمیز بر سر خوراک، عموماً تنها در میان نرها وجود داشته و مانع برقراری پیوندهای همکاری آمیز در میان آنان میشود (۲). ماده‌ها، برعکس، پعلت کارکرد مادربیشان، کارکردی که بنیان علاقه متقابل هر عضو گله برای امنیت و رفاه دیگری

1. Evelyn Reed, Op. cit., PP.44-54
2. Solly Zuckerman, The Social Life of Monkeys and Apes, Routledge & Kegan Paul, London, 1932.

است ، در این رابطه بسیار پیشرفته تر هستند (۱) .
 ۰۲ . معمولا گله میمونها از ماده ها و بچه ها تشکیل شده ، و نرها خود را از آن جدا نگه میدارند . در گله ، هر مادری در آن واحد نیازهای خود و بچه های خود را تامین میکند ، حال آنکه نرها بهیچوجه به این کارها نمیپردازند . هنگامیکه خطری پیش میاید ، یا بدنبال هشدار یکی از میمونها ، اعضای گروه برحسب جنس بطور متفاوت واکنش نشان میدهند : نرهای بالغ برای دفاع از زندگی فردی خود بنزاع پرداخته یا فرار میکنند ، در حالیکه ماده ها برای حمایت از خود و بچه هایشان مبارزه کرده و بهنگام فرار نیز اینان را با خود همراه میبرند . " خانواده مردسالاری / پدرسالاری " در میان اجداد حیوانی مان وجود ندارد ، نرها نیازهای يك ماده حامله یا بچه های او را برنیاورده ، روابط جنسی را نیز بر او تحمیل نمیکنند : در طبیعت تجاوز جنسی

۰۱ لازم بتذکر است که نیایستی پرخاشگری حیوانات نر و غریزه مادری حیوانات ماده را با رفتار پرخاشجویانه و قدرت طلبی مردان از یکسو ، و رفتار انفعالی و ملایم و باصطلاح "مادرانه" زنان از سوی دیگر در جوامع مردسالاری / پدرسالاری امروزه یکی دانست . پیشنهاد مینی بر وجود پرخاشجویی فطری در مردان و صلح طلبی فطری و غریزه مادری در زنان کاملا غیرعلمی بوده و امروزه توسط بسیاری از دانشمندان رد میشود . در واقع ، خود وجود سیستم اجتماعی زن محوری و مادرتباری و روابط همکاری - آمیز و اشتراکی مردمان عصرسنگ - که شرحش در صفحات بعد خواهد آمد - دال بر رهائی عمیق افراد بشر از غرائز نپرداخته^۶ آغازینشان است . افراد بشر تا بان درجه غرائز آغازین خود را بدور ریخته اند که اینک دیگر چیز زیادی از آن باقی نمانده است .
 بعنوان مثال ، امروزه باید خطر آتش را به کودکان آموخت ، حال آنکه همه حیوانات بطور غریزی از آتش فرار میکنند . بنا بر عقیده رالف لینتون ، مردم شناس ، غرائز یا "واکنش های فرا - نگرفته" به حد "چیزهایی مانند روندهای هاضمه ، تطابق چشم به شدت نور و پاسخهای غیرارادی مشابه" تقلیل یافته اند . او اضافه میکند : "هرچقدر که يك نوع حیوان واجد غرائز کمتری باشد ، حدود و وسعت رفتارهایی که میتواند توسعه دهد بیشتر است ، و این امر ، توأم با ظرفیت زیاد یادگیری که مشخصه بشر هاست ، به پرمایگی و رفتارهای آموخته شده متنوعی که نظیرش در حیوانات دیگر دیده نمیشود منتهی گشته است" .

Ralph Linton, The Tree of Culture, Alfred A. Knopf, New York, 1955, P.8

وجود ندارد(۱):

۰۲ ماده‌ها در گله در اکثریت قرار دارند. علت آن از یکسو رشد سریعتر بچه‌های ماده و از سوی دیگر نابودی یا کناره‌گیری عده‌ای از نرها در جریان رقابتشان برای فرترخمی انحصاری ماده‌ها شدن میباشد (۲).

۰۴ ماده میمونها باهوش‌تر و بسیار همکاری‌جو تر از نرها هستند. این نتیجه کارکردهای وسیع‌تر ماده میمونها برای برآوردن نیازهای بچه‌ها و حمایت از آنان در مدتی طولانی‌تر از حیوانات دیگر، و نیز نتیجه پیوندهای ثابت‌تر رابطه ماده و بچه نسبت به رابطه نر و بچه میباشد (۳).

۰۵ ماده‌ها اشکال ابتدائی "رهبری" گروه را ارائه میدهند (۴).

۰۶ بچه میمونها، نر و ماده، بعلاوه دوره طولانی‌تر وابستگی‌شان به مادر، قادر به یادگیری بیشتر و عمیق‌تری هستند (۵).

افراد بشر در دوره پلیوسن (pliocène)، یعنی در طول ۱۴ میلیون تا ۲ میلیون سال پیش، پدیدار شدند، دوره‌ای که در آن گرماهای سوزانی بوجود آمد که جنگلهای آفریقا را خشک و خوراک و مکان قابل زیست را برای میمونهای بشرنما ناکافی کرد. با احتمال زیاد، در هنگام حمله حیوانات درنده، میمونهای نر متقابلا حمله میکردند، ولی میمونهای ماده که نیش‌های بزرگی

1. Phyllis Jay, "The Female Primate", in the Potential of Woman, S. M. Farber & Roger H.L. Wilson, McGraw-Hill, New York, 1963, P.5
- Sally Slocum, "Woman the Gatherer", in Toward an Anthropology of Women, Momthly Review Press, New York, 1975, P.44
2. Marshall Sahlins, "The Origin of Society", Scientific American, vol.203, no.3, 1960, PP.76-87
3. Evelyn Reed, Sexism and Science, Pathfinder Press, New York, 1978, PP.12, 32.
4. K.R.L. Hall, "Behavior and Ecology of the Wild Patas Monkeys, in Uganda", in Primates, Phyllis C. Jay(ed.), Holt, Rinehart & Winston, New York, 1968, P.112.
5. Evelyn Reed, 1978, Op. cit., P.12.

برای زد و خورد نداشته و اغلب اوقات وجود بچه‌ها مانع تحرک سریع‌شان میشد، بناچار بدنیاال درختی میگشتند که از آن بالا روند و یا میدویدند خود را پنهان کنند؛ ولی نه درختی در اطراف وجود داشت و نه نشانه‌ غاری در دوردست یافت میشد. علاوه براین، نرها حریص و پرخاشگر پیوده و تکه گوشتی را که ندرتا بدست میاوردند با ماده‌ها و بچه‌ها تقسیم نمیکردند.

الیستر هاردی (۱) و الین مورگان (۲) تئوری آبری تکامل بشری (théorie aquatique) را پیشنهاد کرده و بسط داده‌اند. براساس این تئوری، در دوران پلیوسن، تنها اندسته از میمونهای بشرنمائی که در نزدیک ساحل زندگی میکردند بقاء یافتند؛ آنان در برابر خود پهنه وسیعی از آب با جوانب کم عمق میدیدند؛ هر بار که خطری پیش میامد، یعنی وقتی درندگان تعقیبشان میکردند و یا بهنگام گرمای شدید، ماده‌ها تا کمربا گردنشان وارد آب شده و تا زمانیکه کربه درنده، که نمیتوانست وارد آب شود، از انتظار خسته شده و به مرغزار باز میگشت، درون آب دویا ایستاده و بچه‌هایشان را در هوا نگه میداشتند. نرها نیز به پیروی از ماده‌ها وارد آب میشدند: بشر شدن با احتمال قوی در آب صورت گرفته است؛ اجدادمان دوره دوازده میلیون ساله پلیوسن را در آنجا گذرانده‌اند. ایستاده روی دویای عقب راه رفتن، از دست دادن موهای بدن، تشکیل چربی زیر پوست و ناپدید شدن تدریجی قحط یا گرمای دوره ای ماده‌ها (بدنیاال قطع هر نوع ارتباط شامه ای از راه آب)، نمونه‌هایی از دگرذیسی‌های بدنی متعددی است که در این مرحله پدید آمد (۳).

گرمای دوره ای یا استروس (oestrus) پدیده ایست بیو- لوزیک که ماده‌های انواع بسیاری از حیوانات را تابع یکنوع برنامه زمانی هورمونی کرده، و نتیجه اش بروز نشانه‌هایست احتمالاً بویائی بمنظور تحریک اشتها و جنسی نر. بدین ترتیب، ابتکار عمل جنسی در دست ماده‌ها بوده و جنسیت نرها تنها برای پاسخ دادن به محرک ماده ساخته شده پیوده است. زوال این محرک، یا همانا نابودی گرمای دوره ای ماده‌ها، یکی از مهمترین پدیده‌هایست که سیر تکامل بشر در حال پیدایش را در دوره آبری تعیین نموده است.

1. Alistair C. Hardy, "Was Man More Aquatic in the Past?", the New Scientist, 1960, vol. 7, pp. 642-645. / 2. Elaine Morgan, The Descent of Woman, Bantam Books, New York, 1972.

۳. رجوع کنید به ضمیمه دوم، صفحه ۲۴۳.

فقدان فحل دوره ای ماده ها بسبب عدم تحریک میل جنسی نر و از میان بردن امکان جفتگیری جنس ها طبیعتا و خودبخود می بایستی نابودی بشر در حال پیدایش را بدنال میکشید . علت پیش نیا مدن چنین واقعه ای در این امر نهفته است که از مدتها قبل جفت گیری اجداد میمونی مان بیش از پیش بصورت فعالیتی آموخته شده در ماده بود (۱) . ناپدید شدن تدریجی گرمای دوره ای ماده ها ، پیدایش تدریجی دریافت پذیری جنسی دائمی اینان را به همراه آورد . این وضع نوین ، امکان بی سابقه حمل بچه دومی را در حالیکه بچه اول هنوز وابسته یا شیرخواره بود پیش آورده و باعث آن گردید که تدریجا در نزد ماده ها این آگاهی پدیدار گردد که می بایستی تمام فعالیتهای گروه ، بویژه فعالیتهای جنسی آن را ، به پیروی از ویژگیها و آهنگ روند تولیدمثل و پرورش کودکان تحت کنترل در آورده و تنظیم نمود . پیش از آن شرایط تولیدمثل و پرورش بچه میمونهای بشرنما تحت تاثیر گرمای دوره ای تنظیم میشد . بعبارت دیگر ، در طول دوران چندمیلیون ساله بشر شدن ، پیوند مادی مادر - فرزند زیر فشار موانع نوینی که در برابر پرورش کودکان علم شده بود کشف گردید ، و آگاهی تولید مثلی زنان در حال پیدایش ، یا همانا آگاهی مادری شکل گرفته و جانشین غریزه مادری سابق آنان شد .

زنان در حال پیدایش ، تعیین تعداد و انتخاب اوقات جفتگیری را با ادامه همان الگوی مشخص و قابل مشاهده ای که طبیعت در گذشته با نان تحمیل کرده بود فرامیگرفتند : از هر نوع رابطه جنسی در دوره حاملگی و در تمام مدت شیردادن به بچه آگاهانه خودداری کرده ، و این عادات را به دخترانشان نیز انتقال میدادند .

بچه های بشر در حال پیدایش چندان ناتوان تر از بچه های گوریل نبودند ؛ با وجود این ، از آنجا که بتدریج مغزهایشان با پیچیده تر شدن ، مجموعه های وسیع تری ایجاد میکرد ، دریک مرحله بیش از پیش "زود رسی" بدنیا آمدند تا مادران قادر به زائیدنشان باشند ؛ در نتیجه ، دوره ناتوانی کودکان بیش از پیش طولانی گشته ، و اینان بیش از پیش دست و پاگیر مادرانشان شدند . بعبارت دیگر ، با از دست رفتن موهای بدن ماده ها و طولانی تر شدن دوره ناتوانی کودکان ، اینان دیگر نمیتوانستند به موهای مادرانشان چنگ زده و بدان اویزان شوند، لذا برای بقا خود کاملا به هوش و مهارت مادرانشان متکی شدند .

1. Elaine Morgan, Op. cit., P.76

بشر در حال پیدایش و حیوانات بطور آشکار ادراک نمیشد، بشر - خواری در کنار شکار و تغذیه حیوانی پدیدار گشته و خطری سهمگین برای اجتماع ایجاد کرده بود: زندگی اطفال مورد تهدید قرار گرفته بود. زنان در حال پیدایش، که آگاهی مادری مرتبط با کار تولیدمثلی شان بیش از پیش گسترش می یافت، مطمئناً به کودکان گروه خود حمله نمیکردند، در حالیکه بشر خواری نرها - ی فاقد هر نوع آگاهی تولیدمثلی و حس نوع آفرینی، خطری بود که می بایست کودکان را در برابر آن حفظ نمود.

بنابراین میتوان چنین استنباط کرد که بشر اولیه میباید - پستی، پیش از آنکه به اهلی کردن نباتات و حیوانات بیاندیشد، اهلی کردن خود را فرامیگرفت. در واقع، افراد بشر، برای بقا، خود، مجبور بودند که به پیروی از ویژگیهای روند تولیدمثلی و کار اشتراکی تولیدی (یعنی ساختن و استفاده از ابزاری که امکان تأمین نیازهای زندگی شان را میداد) آهنگ روابط جنسی را نیز آگاهانه کنترل کنند. تحقق و تأمین این کنترل و همکاری مستلزم برقراری اعتماد، همدردی و همیاری در میان آنان بود؛ بنابراین لازم بود که سه مانع زندگی اجتماعی، یعنی جنسیت پرخاشجوی نرها، رقابتشان در پژوهش خوراک و بشر خواری بی تبعیضشان در دوره قحطی - از میان برداشته شود.

با احتمال زیاد این زنان، مادرانی با آگاهی مادری در حال گسترش، بودند که روابط قهرآمیز و روابط جنسی درون گروهی را بصورت تابوهای توتمی (tabous totémiques) (۱) مطلقاً تخلف ناپذیر درآوردند. آنان با کنترل اجتماعی جنسیت، پرخاشجویی و بشر خواری، در این سه قلمرو به مبارزه پرداخته و بی خیر از فرجام دراز مدت کار خویش، ابتکار شکلبندی اجتماعات بشری را بعهده گرفتند (۲). بعبارت دیگر، احتمالاً این زنان بودند که خویشاوندی توتمی را که بنیان شکلبندی گروههای مادر تباری بود ابداع نمودند. ذهن زنان، بعلت داشتن آگاهی تولیدمثلی، بیش از ذهن مردان قابلیت کشف و درک خطراتی را که کودکان و تمامی

۱. تابو (tabou) اصطلاحی است که از زبان پولینزی گرفته شده و بمعنای يك امر ممنوع است. توتم (totem) شیئی، گیاه یا حیوانی است که در جماعات عصر سنگ بمنزله جده مشترک یا سمبل وحدت تیره بکار میرود. تابوهای توتمی ممنوعیت هائی هستند که بر مبنای احترام بیک توتم و رابطه ارگانیک جماعت با آن تعیین شده اند.

1. E. Reed, 1975, Op.cit., P.73.

گروه را تهدید میکرد دارا بود. مردان، پیش از آنکه خود را از فردگرایی رقابت آمیز و پرخاشجویانه رها سازند، ظرفیت کار اشتراکی و تامین حمایت از گروه را نداشتند. حال آنکه زنان، از مدتها پیش قادر به نوع دوستی نسبت به کودکان و همکاری با زنان دیگر بوده و، بالعکس، توانایی بیشتری برای طرح و عملی کردن قواعدی که به بقا، جماعت کمک میکند نشان میدادند.

در چشم انداز خویشاوندی توتمی، که بعدها به سیستم خویشاوندی مادرتیره ای تبدیل شد، "خویشاوند بودن" بمعنای تعلق داشتن بیک گروه توتم تباری بود، گروهی که در آن یک قسم حیوان، گیاه یا چیز دیگری که "توتم" نامیده میشد، بعنوان جده همه اعضای این گروه تلقی میگردد، توتمی که اغلب مترا-دف با مادر آغازینشان یا تجسمی از او بود. خویشاوندی توتمی یا مادری، که هدف بنیادی آن آفرینش زمینه مساعد همکاری برای پرورش کودکان و تولید وسائل معیشت بود، بر پایه سه قاعده گسترش یافت:

۱. قاعده اول، ممنوعیتهای توتمی بود که در جهت حذف موانع زندگی در جامعه قرار داشت. یکی از تابوهای توتمی، تابوی جنسی بود. این تابو پیوند جنسی مردان یک گروه مادرتباری را با همه زنان آن گروه که خواهران و مادرانشان بشمار میرفتند ممنوع کرده، ولی بهیچوجه مانع همکاری میان آنان در امور اقتصادی و در امور مربوط به پرورش و آموزش کودکان نمیشد (۱). در طبیعت، ماده میمونهای تکامل یافته تر بعلت جدائی دوره ای جنس ها از تأثیرات منحوس پرخاشگری نرها در امان بودند؛

۱. بعقیده اولین رید (Evelyn Reed)، در دوران مابعدعصر سنگ، حتی رسم "ازدواج خواهر و برادر" در خانواده های سلطنتی مصر باستان، پرو (اینکاها)، یونان باستان و تمام کشورهای که در آن سیستم مادرتباری موجود بود نیز بمعنای رابطه جنسی میان آنان نبوده، بلکه تنها باین منظور صورت میگرفته که ملکه و برادر-ش، بمثابة اعضای تبار سلطنتی مادری، بتوانند در حقوق وراثتی اموال و تخت سلطنتی و دیگر مزایای سلطنتی شریک شوند. ملکه، شوهر یا شوهران خود را داشت و برادر ملکه (شاه) هم، زن یا زنان خود را. این واقعیت که هرگز هیچ فرزندی از این "ازدواج" های میان خواهر و برادر دنیا نیامده است، دلیلی است، هرچند دلیلی منفی، بر اینکه این ازدواج ها چیزی جز رابطه اقتصادی - حقوقی نبوده است. (Evelyn Reed, 1975, Op. cit., P.439)

زنان آنچه را که غربی بود بصورت ساختی اجتماعی درآورده و همخانه و هم غذا نبودن یاران جنسی را ، برای زنان و مردان يك گروه توتّم تباری که همدیگر را خویشاوندان همخون می‌شمرند ، از حالت دوره ای به حالت دائمی دگرذیسی دادند (۱) . تحت تاثیر این قاعده ، رقابت جنسی میان خویشاوندان مذکر غیر ممکن شده و عملاً از میان رفت . دو تابوی توتمی دیگر ، تابوی قتل و تابوی بشر خواری بود که کشتن یا خوردن يك خویشاوند ، یعنی يك هم-عضو گروه مادرتباری - توتمی را منع میکرد . در واقع ، از آنجاکه پندارهٔ خصلت مقدس زندگی بطور کلی هنوز نمیتوانسته تصور و عملی گردد ، مفهوم "خویشاوندی" از طریق اسناد يك خصلت مقدس به زندگی یکایک اعضای جماعت ، اجازه حذف قتل و بشر-خواری درون گروهی را میداد (۲) .

۰۲ قاعده دوم ، کنترل بازتوزیع آذوقه توسط مادران بود . مردان محصول شکار خود را در اختیار زنان قرار داده و اینان ، پس از پختن آن (بهمراه محصول گردآوری خود) و تغییرات دیگر ، آن را میان همه افراد جماعت بازتوزیع میکردند : بازتوزیع عادلانهٔ خوراک توسط زنان ، اقدام بسیار موثری برای جلوگیری از زدو خورد نرها بر سر دست یابی به آن بوده است .

۰۳ سومین قاعده ، پنداره و احساس وابستگی متقابل و ارگانیک میان اعضای گروه بود که از اعتقاد به تعلق بيك تبار مادری مشترك ناشی میشد . بشر عصر سنگ خود را بصورت فردی جدا و برکنار احساس نکرده ، بلکه بمثابة بخشی از يك کل ادراک مینمود . برای او ، گروه مادرتباری بيك تودهٔ یگانهٔ گوشت و خون بود . این پندارهٔ وابستگی متقابل و ارگانیک بدین معنا بود که آنچه که برای يك فرد پیش میامد همه اعضای دیگر گروه را نیز ضرورتاً تهدید میکرد . این آسیب پذیری متقابل به احترامی متقابل منجر شده و بهتر از هر امر دیگری گروه را درهم فشرده و متحد میکرد .

سیستم گروه مادرتباری ، که براساس سه قاعدهٔ بیان شده شکل میگرفت ، بمثابة الگویی برای مردان و کودکان بکار میرفت . نرهای خردسال در تماس با مادرانشان ، که بمراتب طولانی تر از تماس میمونهای بشروار با مادرشان بود ، زندگی

۰۱ در جوامع عصر سنگ ، زن و شوهر نه تنها هرگز با یکدیگر در زیر يك سقف زندگی نمیکنند ، بلکه هرگز همسفر یکدیگر نیز نمیشوند .
1. Evelyn Reed, 1975, Op. cit., P.38

اجتماعی را فرامیگرفتند. نرهای بالغ برای مغلوب کردن میراث بیولوژیک قهرا میزشان به بازتوزیع زنانه محصولات کار اشتراکی و ممنوعیات توتمی تسلیم شده و از لحاظ فردی و اجتماعی تغییر رفتار میدادند.

همانگونه که درپیش بدان اشاره گردید، یکی از مهمترین نتایج روند بشرشدن، از بین رفتن تدریجی غریزه مادری میمون-های ماده و تغییر آن به آگاهی مادری زنها میباشد. ازپیش، در نزد اجداد میمونی مان، باوجود دوام علاقه زیاد به نوزادان، غریزه مادری، مانند غریزه جنسی، به مغزی ترشدن گرایش پیدا کرده بود: امروزه آزمایشاتی که بر روی میمونها انجام میگردد نشان میدهد که عمل پرورش کودکان، مانند عمل جفتگیری، باید فراگرفته شود؛ و ماده میمونهای که جدا از دیگران بزرگ شده اند، تا قبل از یادگیری شیوه نگهداری بچه میمونها، کاملاً ناشیانه عمل میکنند (۱). در جریان بشرشدن، زن در حال پیدایش، به آگاهی از تعلق کودک به خود، بمعنای مالکیت اثبات شده محصول کار تولیدمثلی خویش، دست می یابد. این کشف، روند تولیدمثلی را از یک روند بیولوژیک ساده بیک روند اجتماعی و فرهنگی تبدیل میکند. در واقع، این آگاهی از دیالکتیک روند تاریخی تولیدمثل بشری جداناپذیر است.

آنچه که بیش از هرچیز روند تولیدمثلی ویژه عصر سنگ را مشخص و توصیف میکند، سطح پائین پیشرفت نیروهای تولیدمثلی، یعنی در این مرحله، عدم شناسائی امر پدریت بیولوژیک و شناسائی انحصاری مادریت از راه تجربه و / یا مشاهده حاملگی زائیدن و شیردادن است. در این دوره از تاریخ، ارتباط میان جماع و زایمان ناشناخته بوده و حاملگی به قدرتهای جادویی و خارق العاده زنان، به نیروهای مرموز و یا به تاثیرمصرف فلان خوراک نسبت داده میشده است. مدارک قوم نگاری بیشمار ثابت میکند که بومیان استرالیا، زولاند نو، جزائر تروبریاند و بورنیو از علل تولد و تناسل بی خبرند (۲). تا مدتی پیش، در

1. Elaine Morgan, Op, cit., P.230

2. Bronislaw Malinowski, The Sexual Life of Savages in North-Western Melanesia, Harcourt, Brace, N.Y., 1929, PP. 193-194

- E. Sidney Hartland, Primitive Paternity: the Myth of Supernatural Birth in Relation to History of the Family, Nutt, London, 1909-10, II:250

برخی از نواحی آفریقا نیز پدریت شناخته نشده بود. کشیش روسکو (Roscoe) در سال ۱۹۱۱ نوشت:

"نسل فعلی باگانداها (Bagandas)، در آفریقا-ی مرکزی، از علت آبستنی با اطلاع است، ولی نسلهای پیشین چنین می پنداشتند که حاملگی به پیوند زن و مرد بستگی ندارد. زنان تصور میکردند که میتوانند، بدون کمک جنس مذکر، بتوسط ارواح و یا گل موز بارور شوند." (۱)

در همان سال، سی کی سیر (C. Keysser)، یک آلمانی که در گینه نو بسر میبرد، نوشت:

"کائیس ها (Kais) بطور خیلی جدی منکر هر گونه ارتباط میان آمیزش جنسی و حاملگی می-شوند. آنان حجت میا ورنند که اگر چنین است، پس چرا برخی از زنان شوهردار سالیان دراز و حتی تا آخر عمرشان بدون فرزند میمانند؟" (۲)

در میان قبائل استرالیایی کاریه را (Karia) ، نامال (Namal) و اینجی باندی (Injibandi)، حاملگی به یک خویشاوند بنام "و-ز-رو" (Woruru)، که میتواند زن یا مرد باشد، نسبت داده میشود؛ ولی اعتقاد بر آنست که، در عمل، یک گیاه بایک حیوان (توتم) مابین "و-ز-رو" و مادر واسطه شده و نقش بارور-کننده را اجرا میکند. بنایر عقیده آرونتاهای استرالیایی (Aruntas)، حاملگی بتوسط ارواحی صورت میگیرد که در درون برخی از سنگها و صخره ها مسکن گرفته و برای تناسخ یافتن در کمین زنان هستند. در نظر مردم جزائر تروبریاند، در اقیانوسیه، عقاید سفید پوستان غربی در باره تولد و تناسل عاری از هرگونه پایه و اساس است. برونیسلو مالینوسکی (B. Malinowski)، قوم شناس انگلیسی، گزارش میدهد که چگونه این مردم به وی "میرهن ساختند" که همسر یک مرد میتواند بدون دخالت او بچه بزاید:

"برخورد این جزیره نشینان نسبت به فرزند-

1. Jacques Marcireaux, Le matriarcat, Editions Best-Seller, Paris, 1980, P.18
2. Ibid.

انسان گواه عدم شناسائی آنان از هر نوع رابطه^۱ میان عمل جنسی و حاملگی است. مرد کوچکتر، بین عدم رضایتی از اینکه زنش در غیاب وی حامله شده است نشان نداده و با شادی تمام کودک را می‌پذیرد. یکی از بومیان برایم تعریف کرد که چگونه هنگامیکه پس از یکسال غیبت به دهکده باز میگشت، زنش از او همراه با یک کودک نو-زاد استقبال نمود؛ و این خبر را بدین منظور بمن داد که بطور انکار ناپذیر ثابت کرده باشد که روابط جنسی کوچکترین ارتباطی با حاملگی ندارد. (۱)

فیلیس کابری (Phyllis Kaberry)، گفتگوئی را که با زنان بومی استرالیائی در باره تولیدمثل داشته است چنین شرح میدهد:

"اغلب زنان معتقد بودند که اسپرم در مهپل باقی مانده و هیچ ربطی به بچه ندارد. وقتی که پس از یک پرس و جوی غیر مستقیم، بالاخره به چگونگی امر اشاره نمودم، پاسخ قاطع و بُرنده چنین بود: "مرد، هیچ!" بعضی از زنان فکر میکردند که اسپرم وارد رحم شده و جنین در آن "مانند یک نیلوفر آبی" شناور میشود. بومیان با اشاره ای تمسخرآمیز به بی منطق بودن سفیدپوستان بی صبرانه چنین اظهار میکردند: "تمام روز در کنار او خوابیدم، شکمم را نتوانست بالا بیاورد." زنی از نواحی فارست ریور (Forest River) که بچه اش چند ماه پس از مرگ شوهرش بدنیا آمده بود، این امر را بعنوان گواه بی ارتباطی میان آمیزش جنسی و تولد اقامه نمود. (۲)

باستانشناسی نیز این عدم شناسائی را تأیید میکند. بنابراین عقیده گوردن چایلد (Gordon Childe)،

"از آنجائیکه در فرهنگهای پارینه‌سنگی و نو-

1. Bronislaw Malinowski, 1929, Op.cit., P.193
2. Phyllis M. Kaberry, Aboriginal Woman: Sacred and Profane, Routledge, London, 1939, P.43

سنگی پیشین، نه پرسوناژهای مذکر باز نموده شده اند و نه سمبولهای احلیلی، میتوان تصور کرد که سهم پدر در تولیدمثل مانند برخی از قبائل معاصر هنوز درک نشده بوده است." (۱)

بزرگترین اسطوره شناسان و تاریخدانان، مطابقت اساطیر و گزارشات قوم شناسی را تصدیق میکنند. میرسبا الیاد (Eliade) چنین بیان میدارد:

"پنداره آغازین مبنی بر آنست که کودکان بتوسط پدر بوجود نیامده، بلکه در یک مرحله کم و بیش پیش رفتۀ رشدشان، بدنیال تماس میان زن و یک شیئی یا حیوان متعلق به محیط کیهانی اطراف، به بطن مادر وارد شده و در آن جای میگیرند." (۲)

ژان مارکال نیز مینویسد:

"قدیمی ترین شواهد اساطیری با مشاهدات قوم شناسان وفق میکند: در آغاز، بشریت یقین داشت که زن مسئول عمده تولیدمثل است." (۳)

باز شناسی انحصاری مادریّت، روابط و شرایط اجتماعی خاصی را در روند تولیدمثلی ویژه عصر سنگ بوجود آورده بود که بقرار زیرند:

۱. زنان خود را بمتابۀ تنها جنین تداوم دهنده نوع بشر باز یافته و ادراک میکردند، و مردان نیز آنان را از این زاویه مشاهده نموده و باز میشناختند: پدریت، بمتابۀ رابطه اجتماعی تولید مثلی، کوچکترین جایگاهی در جامعه نداشت.

۲. مادریّت، در این دوران رابطه ای آزاد و مستقل از هرگونه دخالت اجتماعی مردان بود: زنان کنترل جنسیت خود (فراوانی،

1. V. Gordon Childe, Social Evolution, Peter Smith, s.d. PP. 64-65

2. Mircea Eliade, Traité d'Histoire des Religions, Payothèque, Paris, 1974 (1949).

3. Jean Markale, La femme celte, Payot, Paris, 1974.

مواقع و شرائط جماع) و باروری خود (استفاده از وسائل ابتدائی سقط جنین و جلوگیری از حاملگی، کنترل شرائط زایمان) را در دست داشته، محصولات کار تولیدمثلی خود، یعنی کودکان، را نیز آزادانه در اختیار خود داشتند (مختار بودند که نوزاد را نگاهداشته یا از شرش خلاص شوند، اسم خود را باو بدهند؛ سیستم مادرتباری -، و یا او را در سکونتگاه خویش نگاهداری کنند؛ سیستم مادرمکانی).

۲- زنان و مردان کاملاً مستقل از یکدیگر بوده و هر گروه جنسی به آنچه که طبیعت برایش بارمغان آورده بود بسنده میکرد؛ مردان کودکان و بدن زنان و کار تولیدمثلی اینان را، بنام اسپرم از دست رفته خود و برای ابداع و استقرار نهاد پدریت، غصب نمیکردند؛ همچنان که زنان نیز آنچه را که طبیعت در عمل جماع و بویژه در کار دشوار زائیدن، و نیز در شیردادن باپستان، بانان وامیگذارد، به تصاحب و ولایت انحصاری خویش درمیاورد. عدم تقسیم زندگی اجتماعی به دو قلمروی متمایز خصوصی و عمومی، یعنی عدم وجود خانواده و رواج گروه اعقاب مادری، بمثابة واحد بنیانی جامعه، دقیقاً از این امر ناشی میگردد.

طبقه بندی روند تولیدمثلی - تولید اجتماعی زن محوری بطور خلاصه بترتیب زیر نمودار میگردد:

۱- لحظه خونریزی ماهانه (که مقدس تلقی میشود) (۱).

۱- در ایدئولوژی جان گرائی و زن محوری عصرسنگ، خون بمثابة ناقل روح و زندگی، حاوی نیروئی مقدس، و خونریزی ماهانه بمثابة پایگاه يك انرژی فوق طبیعی تلقی میشود. پیدایش خونریزی ماهانه نشان - دهنده ظرفیت زایش و تکوین است؛ توقف موقتی اش در دوران حاملگی پیوند میان خونریزی ماهانه و آفرینش يك زندگی تازه را خاطر نشان میکند. بعنوان مثال، براساس برداشت مردمان پولینزی، خون ماهانه یکنوع جنین انسانی، يك موجود بشری نارس و نابالغ است؛ و دلیل صحتش نیز در اینست که وقتی خونریزیها قطع میشود، این خون به شخصی مبدل میگردد؛ يك شکل بشری بخود گرفته، و بصورت يك فرد بشر شروع به رشد و نمو میکند.

Elsdon Best, "The Lore of the Whare Kohanga",
In Journal of the Polynesian Society, Washington,
N.Z.: A.R. Shearer, Government Printer, 1905,
Vol. XIV, PP. 205-215.

۰۲ لحظه حامله شدن (که به قدرت جادویی زنان نسبت داده شده، و تحت کنترل اینان که وسائل پیشگیری از حاملگی را آزادانه بکار میبرند قرار دارد).

۰۳ لحظه کار حمل جنین (که میتواند با سقط جنین گسیخته شود).

۰۴ لحظه کار زایمان (که شرایطش تحت کنترل زنان است).

۰۵ لحظه تولد.

۰۶ لحظه تماحب و ولایت کودک توسط مادران (که شامل حق بچه کشی نیز میشود).

۰۷ لحظه پرورش و آموزش کودک توسط مادران و دایه ها (در چارچوب شیوه تولید اجتماعی زن محوری).

چنانکه می بینیم، در روند تولیدمثلی- تولیداجتماعی زن محوری، لحظات جماع، جدائی اسپرم، غصب و ولایت غاصبانه کودک توسط پدر بترتیب بازشناخته، نشناخته و غاصب هستند. در جامعه زن محوری، زن و مرد، بعنوان یاران جنسی، از نظر اجتماعی در هیچکدام از لحظات روند تولیدمثلی- تولید اجتماعی سهیم نیستند، حال آنکه آنان، بعنوان خواهر و برادر، تنها در یکی از لحظات این روند، در لحظه پرورش و آموزش با یکدیگر شرکت میکنند. شرکت مرد در آموزش فرزند- ان خواهرش بر پایه پنداره مشارکت گوشت و خون مادری با خواهرش، بر پایه پنداره فرزندان یک مادر بودن، قرار دارد. زن و مرد عصرسنگ، نه بعنوان دو فرد جنس مخالف که در عمل جماع بیکدیگر پیوسته اند، بلکه بعنوان فرزندان یک مادر مشترک است که لحظه کار تولیدی پرورش و آموزش کودکان را با یکدیگر تقسیم و کنترل میکنند. شوهران، از آنجاکه بعنوان "بیگانگان" یا "ملاقات کنندگان" تلقی شده، و از آنجا که اغلب غایب یا در همسکنی موقتی با مادران هستند، بندرت به پرستاری فرزندان زنان خویش یاری میکنند.

در جامعه زن محوری عصرسنگ، از آنجا که پدریت اجتماعی وجود خارجی ندارد، محصول کار تولیدمثلی هر مادری توسط شوهر (یا شوهرانش) غصب نگشته، و از آنجاکه بازشناخت

پدر هر فرد اهمیتی ندارد، تعیین اینکه کودک از بطن کدام زن بوجود آمده نیز ضروری نیست. بدین ترتیب، در حالیکه در سیستم خویشاوندی خانوادگی ما، یک کودک یک مادر بیشتر ندارد (مادری که او را بوجود آورده است)، در جامعه زن محوری که در آن سیستم خویشاوندی مادرتیره ای متداول است، یک کودک چندین زن را بعنوان مادران خود بشمار می‌آورد: شبکه^۴ گروه‌های اعقاب مادری (groupe de descendance maternelle) که جامعه زن محوری را بنا مینهند، مستلزم خویشاوندی ایست که نه توسط پیوند های بیولوژیک فردی، بلکه توسط روابط اجتماعی که تمامی جماعت را دربرمیگیرد، تعیین شده است.

برپایه سه خصوصیت روابط اجتماعی تولیدمثلی زن محوری یعنی فقدان نهاد پدریت اجتماعی (لذا باز شناخت انحصاری مادر-یت و ولایت مادری، کنترل زنان بر تمامی جنبه های باروری خویش، و نیز بر خورنداری باروری از خصلتی مقدس و فوق طبیعی)، پرورش کودکان توسط مادران و دایه ها، و باز شناخت مجموعه^۴ زنان گروه اعقاب مادری بمتابیه مادران یک کودک —، روابط اجتماعی تولیدی زن محوری شکل گرفت. ویژگیهای روابط تولیدی زن محوری، یعنی نظامی که در آن زنان مسئولین اصلی تولید وسائل معیشت برای باز تولید انرژی و بقاء حیات روزانه اعضای جماعت هستند، بشرح زیر میباشد:

۰۱. زنان کنترل وسائل اصلی تولید را در اختیار خود دارند.
۰۲. زنان کنترل توزیع محصولات کار همه اعضای جماعت را نیز در دست دارند.
۰۳. رابطه استثمار و استیلاء، بین زن و مرد وجود نداشته و تساوی اقتصادی و اجتماعی میان دو گروه جنسی برقرار است.

درواقع، در تمام اجتماعات بی کتابت قرون معاصر، تأمین آذوقه و سایر فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی جماعت برپایه یک تقسیم کار واحد، یعنی تقسیم کار بر حسب جنس، انجام میگردد. بر مبنای این شیوه عمومی تقسیم کار، زنان کار گردآوری گیاهان وحشی و حیوانات کوچک زمینی و دریائی (۱)، و/یا کشاورزی با

۰۱. در اینجا، شکار حیوانات کوچک و ماهیگیری در رودخانه ها و آبهای کم عمق (کار زنان) از شکار حیوانات بزرگ و ماهیگیری در دریا (کار مردان) تفکیک گردیده، و جزء کارهای "گردآوری" قلمداد شده است.

کج بیل، نگهداری از آتش، تغییر و تبدل خوراک و انبار کردن آن، دوخت و دوز پوشش و روانداز، دوختن و برافراشتن چادر، ساختن کلبه، و نگهداری از بیماران را بعهده داشته و مردان عموماً (ونه همیشه و منحصر) کار زدو خورد و شکار و ماهیگیری در ابهای عمیق را انجام میدهند (۱).

آنچه که در این نوع تقسیم کار بیش از هر چیز دیگر ذهن را بخود جلب میکند آنست که در رابطه با اشتغال ذهنی دائمی جوامع عصر سنگ و نیاز عمده شان، یعنی نیاز به بقاء، تفاوتی اساسی میان کارهای مردان (شکار - ماهیگیری) از یکسو، و کارهای زنان (گردآوری - کشاورزی - تغییر و تبدل مواد اولیه) از سوی دیگر، موجود است: محصول کار مردان نامطمئن، تصادفی و تغییر پذیر بوده و باین دلیل نمیتواند اساساً بقاء روزانه جماعت را تضمین کرده و در مقوله کارهای ثانوی قرار میگیرد، حال آنکه کارهای مختص زنان محصول ثابت و مطمئن داشته و در مقوله کارهای ضروری بوده و بقاء روزانه جماعت را تضمین میکند. کنترل زنانه اقتصاد عصر سنگ، دقیقاً مترادف با امر تضمین بقاء جامعه توسط زنان است (۲).

در اینجا میتوان این پرسش را مطرح کرد: چرا فعالیت های تولیدی اساسی برای بقاء دسته جمعی عموماً به زنان و نه به مردان یا به افراد هر دو جنس تعلق می گرفت؟ در پاسخ به این سؤال میتوان این نظریه را ارائه داد که در تمامی طول عصر سنگ، زنان بسبب کار تولید مثلی از ادشان (یعنی بعلت مادریت آزاد از استیلاي پدریت)، هسته مرکزی و دائمی اجتماع را تشکیل داده و یگانه تداوم دهندگان نوع بشر، تنها مسئولین بقاء آن بشمار میرفتند؛ و نتیجتاً تامین نیازهای کودکان و سالخوردهگان و معلولین به دوش آنان می افتاد. و دقیقاً در همین رابطه و بهمین علت است که زنان، در پی آزمایشات بسیار طولانی و بیش از پیش آگاهانه، آن مقوله از فعالیتهائی را برگزیدند که بقاء کودکان و بقیه اعضای جماعت را تضمین میکرد، در حالیکه از اشتغال (منظم و جاری) به هر فعالیت دیگری، مانند

1. Evelyn Reed, 1975, Op. cit.
- Ernestine Friedl, Women and Men: an Anthropologist's View, Holt, Rinehart & Winston, N.Y. 1975.
- رجوع کنید به ضمیمه سوم، صفحه ۲۴۵.
- ۰۲ رجوع کنید به ضمیمه چهارم، صفحه ۲۵۹.

شکار و غیره، که این هدف را ارضاء نمیکرد خودداری نمودند.
مرکزیت نقش زنان در روند تولیدمثلی با احتمال قوی تعیین-کننده مرکزیت آنان در روند تولیدی بوده است. تقسیم کار تولیدی بر حسب جنس در روند تولید اشتراکی عصر سنگ، بر پایه تقسیم عادلانه کار تولیدمثلی و ولایت و پرورش فرزندان در روند تولیدمثل زن محوری بنا شده بود. این تقسیم کار، بین زنان کارگر تولیدمثلی آزاد و مالک بدن و محصولات بدن خود از یکسو، و مردان زها از کار تولیدمثلی (non-travailleurs) و فاقد ولایت فرزندان ولیکن سهم در پرورش آنان، از سوی دیگر، انجام میشده است: از آنجا که تنها جنس مؤنث بود که از نظر اجتماعی مسئولیت دوام نسل بشر را بعهده داشت، تنها زنان بودند که به آن دسته از کارهای تولیدی که بقاء روزمره اعضای جماعت را تضمین میکرد میپرداختند. نقش تعیین‌کننده روابط اجتماعی تولیدمثلی در روابط اجتماعی تولیدی زن و مرد امر ثابتی است. کمی دورتر خواهیم دید که چگونه با کشف پدریت بیولوژیک و یا ضبط مردانه مسئولیت تداوم نوع بشر، یعنی با فرینش پدریت اجتماعی و روابط تولیدمثلی مردسالاری، مردان در همان زمان بر فعالیتهای اقتصادی عمده اجتماع نیز استیلاء یافته و خود را مسئول معیشت و رفاه کودکان اعلام نمودند.

فصل چهارم

ویژگی های جامعه زن محوری عصر سنگ

با وجود اینکه مطالعهٔ اسناد قوم نگاری بیشمار قرون اخیر ما را در برابر انواع متنوعی از شیوه های معیشتی، محیط های اکولوژیک، و آداب و رسوم مردمان بی کتابت قرار میدهد، مجموعه خصلت های زیرین میتواند پنداره ای کلی و درعین حال مشخص از تمدن زن محوری عصر سنگ ارائه دهد:

۱. گروه اعقاب مادری بمثابه واحد بنیانی جامعه (۱)

(groupe de descendance maternelle)

این گروه شامل همهٔ افرادیست که خود را زادهٔ یک جدهٔ واحد، یعنی خویشاوندان نزدیک و همخون (خواهر، مادر، برادر، و دایه)، تلقی کرده و بنا بر قانون توتمی، روابط جنسی میان آنان مطلقاً ممنوع است. این خویشاوندی مادری میتواند واقعی و یا فرضی یعنی از راه فرزندگزینی باشد. مادر مشترک گروه و دخترانش همسران خود را از میان مردان گروههای بیگانه انتخاب کرده (برون همسری - Exogamie)، ولی با آنان نه همسکن میشوند و نه همسفره؛ تنها روابط جنسی است که آنان را بیکدیگر پیوند میدهد؛ و فرزندان آنان، که منحصرأ همخون مادر تلقی میشوند، به گروه وی تعلق میگیرند. در میان ایروکوائی های قرون پیش و اهالی مالزی، گروه اعقاب مادری و یا تیرهٔ مادری (۲) در خانه درازی زندگی میکردند که شامل حجره ها و اجاق های متعددی بود که از راه یک راهروی مرکزی بیکدیگر ارتباط داشت. هر حجره محل سکونت یک مادر و فرزندانش بوده و هر اجاق مورد استفاده

1. Robert Briffault, The Mothers, McMillan & Co., New York/London, 1927, vol. I, P. 597

۲. تفاوت میان تیرهٔ مادری (clan maternel) و گروه اعقاب مادری معمولاً در اینست که اولی نام و زندگی واقعی جده اش را از یاد برده و از وی یک پرسوناژ اسطوره ای ساخته است، در حالیکه دومی جده اش را می شناسد.